

بر اساس سیلابس اعلام شده، بعد از بحث توحید باید به موضوع نبوت پردازیم. اما چون نبوت یکی از شئون امامت و پایین تر از آن است و اساسا نبوت به خودی خود خیلی ذی قیمت نیست، لذا بعد از بحث توحید به سراغ امامت خواهیم رفت. آیه مبارکه‌ی سوره‌ی بقره که در آن خداوند خطاب به حضرت ابراهیم می‌فرماید: «من تو را برای مردم امام قرار دادم» نشان‌دهنده‌ی اهمیت موضوع امامت است؛ چرا که حضرت ابراهیم با وجود اینکه ایشان به مقام نبوت رسیده بود، بعد از اینکه از یکسری امتحانات سربلند بیرون آمد، به مقام امامت رسید. این مطلب نشان می‌دهد که جایگاه امامت در نزد خداوند متعال، بالاتر از نبوت قرار دارد و لذا اگر ما فقط امامت را بحث کنیم، چیزی از دست ندادیم.

با این توضیحات ممکن است این سوال مطرح شود که چرا ائمه‌ی ما با وجود اینکه به مقام امامت رسیده بودند اما نبی نبودند؟ در پاسخ می‌گوییم: نبوت یک اتفاق در زندگی رسولان الهی بود به نحوی که اگر آن‌ها امام بودند ولی این اتفاق برایشان رخ نمی‌داد، چیزی از ارزش‌های آن‌ها کم نمی‌شود. با این بیان، ائمه‌ی معصوم ما هم نبی بودند منتها این نبوت برای بعضی از ایشان به ظهور نرسیده است و برای بعضی رسیده ولی اسم مصطلح نبوت بر آن بار نمی‌شود. درباره‌ی این مباحث بعدا بیشتر توضیح خواهیم داد.

در جلسه‌ی گذشته، با محوریت آیه‌ی بسم الله الرحمن الرحیم، درباره‌ی جایگاه اسماء و رابطه‌ی آن با اهل بیت صحبت کردیم و گفتیم که برخی از اسمائی که به عنوان اسم الهی شناخته می‌شوند، قابل اطلاق بر هیچ موجودی دیگری، حتی اهل بیت، نیست؛ مثلا اسم الله این چنین بود که درباره‌ی هیچ موجود دیگری نمی‌توانستیم به کار ببریم. از طرف دیگر وقتی می‌گوییم اهل بیت همان اسماء الله هستند، نشان می‌دهد که «الله» دیگر اسم نخواهد بود؛ بلکه فوق اسماء می‌باشند.

در بحث جایگاه‌شناسی اسماء الهی درباره‌ی آیه‌ی بسم الله الرحمن الرحیم اشاره کردیم که تمسک مورد نظر ما در این آیه، تمسک به خود الله نیست بلکه می‌گوییم: «تمسک می‌جوییم به اسمی که برای الله است» هست. بنابراین، وقتی ترکیب اضافی بسم الله را در نظر می‌گیریم، متوجه می‌شویم که ما در این آیه به «الله» تمسک نمی‌جوییم بلکه به «اسمی که برای الله است» متمسک می‌شویم؛ و خب طبیعتا از آنجایی که اهل بیت خودشان را اسماء الهی معرفی کردند (نحن اسماء الله الحسنی)، پس در واقع به اهل بیت تمسک می‌جوییم. لذا آیه‌ی بسم الله الرحمن الرحیم را زین پس با این نگاه ببینیم و بخوانیم که ما داریم به اهل بیت متمسک می‌شویم. هم‌چنین، می‌توان گفت سرّ اینکه امیرالمومنین در روایت خودشان را نقطه‌ی باء در بسم الله معرفی کردند، همین است.

اسم اعظم الهی

روایات متعددی وجود دارد مبنی بر اینکه در بین اسماء الهی، اسم یا اسم‌هایی وجود دارد که اسم اعظم الهی محسوب می‌شوند و بر باقی اسماء، مسیطر است. به تبع این روایات، مفسرین متعددی هم، از شیعه و سنی به آن پرداخته‌اند که از جمله‌ی آنان می‌توان به فخر رازی، مرحوم علامه‌ی طباطبایی و آیت الله جوادی آملی اشاره کرد. برای ورود به بحث باید از یک مقدمه‌ای شروع کنیم که آن بحث نسبت بین اسماء می‌باشد.

اثبات عقلی وجود اسماء الهی

بعضی از اسماء الهی، شامل و یا جامع اسم‌های دیگر هستند. به عنوان مثال، یکی از اسماء الهی، «شافی» می‌باشد که می‌گویند برای برطرف شدن مشکلات خود از جمله بیماری‌ها، از این اسم استفاده کنید (به طور کلی، بزرگان بسیار توصیه می‌کنند برای برطرف شدن مشکلات خودتان، از اسم‌های مرتبط استفاده کنید. مثلاً کسی که بیماری دارد، یا شافی را زیاد بگوید، کسی که مشکل فقر دارد، ذکر یاغنی را بگوید، کسی که گره مادی یا قلبی دارد، ذکر یا فتاح را بگوید و... در اثبات این بحث هم، دو استدلال بیان کردند: یکی از اینکه تجربه‌ی بزرگان عرفانی چنین بوده و دیگری اینکه خود قرآن هم در آیات مختلف، از اسم‌های مرتبط با موضوع آن آیه استفاده کرده است.). این اسم شافی، خودش تحت تدبیر اسم «رازق» است، به عبارت دیگر اسم رازق، اعم است از اسم شافی و اسم شافی در واقع یکی از چندین مصداق اسم رازق می‌باشد. اینکه گفته می‌شود «اسم شافی تحت تدبیر اسم رازق است» یعنی اصلاً موجودیت اسم شافی، ناشی از اسم رازق می‌باشد. لذا از لحاظ مفهومی، برخی از اسماء در ذیل اسماء دیگر تعریف می‌شوند؛ علت این موضوع، همان است که گفتیم: اسماء الهی را به چشم لفظ و الفاظ نبینید، بلکه این اسماء خودشان موجوداتی هستند که آنقدر عظیم‌اند که حتی ملائکه‌ی الهی هم، قدرت تحملشان را ندارند و ما باید به آن‌ها چنگ بزنیم تا به خداوند برسیم. بنابراین، این موجود هر کدام، موجودیتشان را از موجود بالاتری می‌گیرند؛ موجود شافی وجودش را از موجودی به نام رازق می‌گیرد و خود رازق وجودش را از موجودی به نام «خالق» می‌گیرد. به عبارت دیگر، خالق بود خداوند به این است که کمالی از کمالات را بیافریند و خلق کند و بنابراین، اسم رازق تحت تدبیر اسم خالق است. و باز خود این اسم خالق، تحت تدبیر اسم بالاتری هستند به نام قادر؛ چرا که خالقیت بدون قدرت امکان‌ناپذیر است.



در نتیجه ما وقتی یک تدقیق منطقی در خود اسماء می‌کنیم، متوجه می‌شویم که باید یک اسم اعظمی وجود داشته باشد. بنابراین، به لحاظ عقلی اثبات کردیم که باید یک مفهومی به نام اسم اعظم وجود داشته

باشد. علاوه‌ی بر این‌ها برای اثبات نقلی این موضوع، روایات متعددی هم وجود دارد که ان‌شاء‌الله در جلسه‌ی بعد به آن‌ها می‌پردازیم.

? دانستن اسم اعظم چه فایده‌ای برای ما دارد؟

فایده‌ی کارکردی و سلوکی این بحث این است که سالک در سلوک خودش توجه اعظمی داشته باشد به آن اسم اعظم و توجه داشته باشد که آن اسم اعظم است که آفریننده‌ی شافی است. لذا ما هم به عنوان سالک، وظیفه داریم نسبت میان این اسماء را به درستی درک کنیم.

در مرحله‌ی بعد باید به کمک روایات پی‌جویی کنیم تا این اسم اعظم را بیابیم که چه هست و چه کارکردِ سلوکی برای ما خواهد داشت.